

معرفت از دیدگاه غزالی با تأکید بر معرفت وحیانی

سعیده سعیدی^۱

موسی ملایری^۲

مهدی نجفی‌افرا^۳

چکیده

نظرات غزالی در باب علم و معرفت از جهت احاطه به علوم مختلف از اهمیت بالایی برخوردار است. در این مقاله تفاوت معرفت وحیانی به عنوان یک معرفت خاص که ویژه انبیاء است در مقایسه با علوم بشری و به ویژه علوم دنیوی مشخص شده است. غزالی با تقسیم علوم به لحاظ متعلق، روش و غایت به بیان تفاوت علوم پرداخته و برتری وحی را نشان داده است و معتقد است تنها وحی را می‌توان معرفت نامید. به علاوه این که معرفت وحیانی از دو جهت ارزش دارد یکی اینکه معرفتی یقینی است و دوم اینکه بدون آن نمیتوان به سعادت رسید، لذا جایگزینی ندارد. با این وجود علوم دیگر را بی اعتبار نمی‌داند. او برای تبیین معرفت نبوی از مفاهیم فلسفی و کلامی بهره می‌گیرد اما معرفت نبی را در نهایت فراتر از آنها این می‌داند، این مقاله با اتکاء به روش تحلیلی تلاش دارد تا نگاه غزالی را در حوزه معرفت تبیین نماید.

کلید واژه‌ها: معرفت، علم، وحی، غزالی

۱. دانشجوی دکتری فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی، تهران، ایران.

s_saeedi_67@yahoo.com

۲. دانشیار گروه فلسفه، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)،

malayeri50@yahoo.com

۳. استاد گروه فلسفه دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی، تهران، ایران،

mah.najafiafra@iauctb.ac.ir

(تاریخ دریافت مقاله ۱۴۰۰/۴/۱۴ - تاریخ پذیرش ۱۴۰۰/۹/۶)

مقدمه

علم و معرفت در این مقاله، مترادف هستند زیرا غزالی در برخی آثار خود مثل *احیاء علوم الدین* و *میزان العمل* همین روش را دارد و در برخی آثار دیگر مثل *محک النظر*، بین علم و معرفت، تمایز قائل است و عنوان معرفت را برای تصورات و علم را برای قضایا و تصدیقات به کار برده است و همان‌طور که تصدیق، مسبوق بر تصور است علم را مسبوق به معرفت دانسته به طوری که تحقق علم بدون معرفت، ممکن نیست.

دیدگاه غزالی درباره علم و معرفت بسیار حائز اهمیت است زیرا او از کسانی است که کاملاً به علوم زمانه خود و به ویژه به مبانی اسلام آگاه است.

به گفته فیض کاشانی، غزالی اولین کسی است که میان شریعت، عرفان و حکمت به ویژه حکمت عملی جمع کرد و الگویی برای علمای بعد از خود شد. از طرف دیگر، غزالی رابطه وثیقی بین علم الهی و علم بشری قائل است. او معتقد است منطق را از قرآن گرفته است.

نظرات غزالی درباره علم و معرفت با توجه به سیر تفکر او متفاوت است مثلاً در دوره اول حیات فکری او که مصروف تحقیق و تحصیل و تدریس فقه و کلام است به رد و بطلان عقاید باطنی‌ها با نوشتن کتاب *المستظهری* و *حجه الحق* و رد فلاسفه با کتاب *تهافت الفلاسفه* اختصاص دارد که دیدگاه او در این کتاب‌ها تحت تأثیر تحولات روحی او و اقامت در نظامیه بغداد است. در دوره بعدی فکری او نیز گرچه آراء متفاوتی ارائه می‌کند اما نظرات او به طور کامل از مرحله قبلی تفکر او منفک نیست. به طور مثال ارزش منطق، همواره در نظرات غزالی مشهود است هم در *مقاصد الفلاسفه* که در دوره اولیه آثار اوست هم در *المستصفی* که کتاب او درباره اصول فقه است؛ اما در دوره دوم حیات فکری، به شیوه تصوف و روش کشف و شهود قلبی گرایش پیدا می‌کند لذا علم و معرفت شهودی را معتبر می‌داند. بنابراین می‌توان دو جنبه معرفت‌شناسی برای نظرات غزالی قائل شد؛ جنبه اول که نظرات او مربوط به عالم محسوسات است و جنبه دوم جنبه افلاطونی مشرب که طبق آن غزالی مانند عرفا و صوفیان به انتقاش معرفت از عالم اعلی معتقد است.

معرفت از دیدگاه غزالی با تأکید بر معرفت و حیانی ۹

در مورد پژوهش‌های انجام شده در این زمینه که متمرکز بر علم و معرفت از دیدگاه غزالی باشد یکی کتاب منطق و معرفت غزالی از غلامحسین دینانی است و دیگری اثر رفیق المعجم نویسنده عرب زبان که به جنبه معرفت‌شناسی غزالی پرداخته‌اند و سیاق منطقی دارند. این مقاله با رویکرد فلسفی و معرفت‌شناختی، به بررسی جوانب مختلف معرفت از دیدگاه غزالی با تأکید بر معرفت و حیانی پرداخته است. لذا تمرکز مقاله بر این سؤالات است: ارزش علم چیست و تقسیم علم و طرق مختلف کسب آن کدام است و معرفت و حیانی در کدام دسته است؟ روش اکتسابی و موهبتی چگونه توجیه می‌شوند؟ جایگاه معرفت شناختی و وحی چیست و برتری آن را چگونه می‌توان توجیه کرد؟

۱- تقسیم‌بندی علوم

با نظر به تقسیم‌بندی علوم می‌توان جایگاه معرفت و حیانی را بهتر شناخت. در جهان اسلام تقسیم علوم در قرن سوم و با کندی آغاز شد و ابتدا به روش ارسطویی بود به طوری که علوم به نظری، عملی و صناعی تقسیم می‌شدند این تقسیم کامل شد و علوم اسلامی به علوم قدیمی اضافه شد و معرفت دینی و مابعدالطبیعی به معنای عرفان در بالاترین سطح قرار گرفت. فارابی در احصاء العلوم به طبقه‌بندی علوم پرداخته است. بعد از او بسیاری از اندیشمندان از جمله غزالی و ابن رشد تحت تأثیر او بودند (نصر، ۱۳۵۹، ۵۳-۵۴۹). گروهی از اندیشمندان مسلمان علوم را بر مبنای غایت تقسیم کرده‌اند مانند اخوان الصفا و برخی نیز بر مبنای روش تقسیم کرده‌اند مانند ابن خلدون.

غزالی در آثار مختلف، تقسیم‌های متفاوتی از علوم ارائه کرده است:

نام کتاب	تقسیم‌بندی علوم
المنحول	علوم شرعی
مقاصد الفلاسفه	نظری و عملی
تهافت الفلاسفه	اصول و فروع علم طبیعی
میزان العمل	نظری و عملی، علوم مربوط به لفظ و معنا و صنایع
رساله اللدنیه	شرعی و عقلی

جواهر القرآن	علوم قرآنی
المنقذ من الضلال	ریاضی منطبق طبیعی الهی سیاسی و اخلاق
معراج السالکین	عقلی و نقلی
المستصفی	عقلی و نقلی
احیاء علوم الدین	شرعی و غیر شرعی و معامله و مکاشفه

(غزالی، ۱۴۱۹ق، ۵۹؛ الکیسی، ۲۰۰۲م، ۱۰۰-۱۰۱)

در این جا به چند تقسیم مهم علم که مربوط به بحث ما است می‌پردازیم:

۱- **تقسیم به روش:** روش کسب علم در علوم مختلف، متفاوت است. صوفیان از راه قلب و فلاسفه به واسطه عقل و مشهودات عینی به دنبال درک حقیقتند. هر چند هر دو به دنبال یک چیزند اما صوفیان از علمی دم می‌زنند که عقل در آن جایی ندارد (هجویری، ۱۳۸۶، ۲۵). غزالی بر اساس این تقسیم، علوم را به دو دسته معامله و مکاشفه تقسیم می‌کند. علوم معامله، دنیوی و علم مکاشفه، اخروی است. فقه، سیاست و فلسفه از علوم معامله است و غزالی هر کدام را مورد نقد قرار می‌دهد. اما علم مکاشفه، باطن و هسته علم را تشکیل می‌دهد و غایت علوم است و تنها علمی است که کشف و معرفت به دنبال دارد و مقتضی هیچ عملی نیست (غزالی، بی تا ب، ۹۱). علم مکاشفه، علم ذوقی است و علاوه بر وحی، الهام را نیز شامل می‌شود. الهام، آگاه کردن نفس کلی است و وحی، آگاه کردن عقل کلی.

تقسیم علم به: ۱- علم اکتسابی و موهبتی ۲- علم انسانی و ربانی نیز در آثار غزالی وجود دارد. این تقسیم بندی‌ها نیز به تقسیم بالا برمی‌گردد و در واقع، معنای واحدی دارند؛ زیرا علوم حاصل برای انسان از دیدگاه غزالی به دو روش حاصل می‌شوند:

۱- گاهی انسان از طریق استدلال و آموختن به کسب علوم نائل می‌شود. در این طریق، حقایق و معارف بر اساس تلاش و اکتساب خود انسان حاصل می‌شود تا علمی مطابق با لوح محفوظ در دل خود حاصل کند. این قسم، **اعتبار و استبصار** است.

۲- گاهی نیز حصول حقایق اشیاء، بدون اجتهاد و تکلف برای دل و قلب انسان میسر می‌گردد که دو کیفیت دارد: **الهام و وحی** (غزالی، بی تا الف، ۸: ۳۲).

از این رو غزالی معتقد است «کتاب احیاء علوم الدین، از سنخ علم معامله است و البته

معرفت از دیدگاه غزالی با تأکید بر معرفت وحیانی ۱۱

یکی از دو قسم علم آخرتی است که به سوی سعادت، جهت گیری دارد» (غزالی، بی تا الف، ۱: ۵).

بنابراین «معامله یعنی علومی که به رفتار عملی انسان منتهی می شود و موضوع احیاء علوم الدین هم علم معامله است یعنی به فضایل و رذایل می پردازد» (غزالی، بی تا الف، ۱: ۳۶).

علم معامله در اختیار انسان است اما مکاشفه، موهبت خداست؛ معامله یعنی اعمالی که آئینه دل را صیقل می دهد و در اختیار و اراده آدمی است، اما مکاشفه فقط به انعام خدا حاصل می شود و انسان در حصول آن اختیاری ندارد. بنابراین معامله که محو صفات مذموم است لازمه رسیدن به مکاشفه و طریقی به سوی آن است، مثلاً علم فقه از علوم معامله است. در نتیجه انبیاء، راه رسیدن به خیر و سعادت را با شیوه علم معامله بیان کردند، وقتی این ها حاصل شد خداوند قلب انسان را به انوار علم، روشن می کند (غزالی، ۱۴۱۶ق، ۵۵۵). بنابراین علم مکاشفه با این نگاه غایت طالبان است، مجال طرح آن در کتاب ها نیست؛ انبیاء نیز در خصوص علم مکاشفه جز با رمز و اشاره و تمثیل سخن نگفته اند زیرا می دانند که فهم مردم از پذیرفتن آن ناتوان است (غزالی، بی تا الف، ۱: ۵ و ۳۴؛ ۱۱: ۹۴؛ ۱۲: ۱۰۴).

بنابراین علم مکاشفه را می توان محصول استکمال نفس در مرتبه عقلانی خود و رسیدن آن به عالی ترین جلوه دانست. یادگیری علم معامله به این معنی است که شخص، طریق عمل کردن را بیاموزد و با مهار و اعتدال بخشی به جنبه های گوناگون نفس خود به سوی مرتبه عالی معرفتی حرکت کند.

غزالی علم معامله و مکاشفه را ملازم هم می داند و کتاب احیاء را در طریق علم معامله نوشته و مجالی برای نوشتن کتاب در طریق علم مکاشفه نیافته است؛ به گفته خود او علم مکاشفه، نانوشته است و تنها راه رسیدن به آن رفع حجاب ها و قطع تعلق از امور دنیوی و تحمل رنج ها و ریاضت ها و تصفیه باطن است. پس علم مکاشفه تنها از طریق ذوق، میسر است (غزالی، ۱۴۱۶ق، ۲۱۶).

- ۲- به لحاظ متعلق علوم: به عقیده غزالی علوم از حیث متعلق آنها با هم تفاوت دارند:
- ۱- علم متعلق به لفظ از حیث دلالت بر معنی (مثل علم اشتقاق، اعراب، نحو و صرف و علم عروض و قوافی).
 - ۲- علم متعلق به معنی مجرد (علم جدل، مناظره، برهان و خطابه)

۱۲ دو فصلنامه علمی پژوهشی پژوهش‌های معرفت‌شناختی، شماره ۲۴، پاییز و زمستان ۱۴۰۱

۳- علم متعلق به معنی به طور کلی (علم نظری یعنی شناخت خدا و انبیا و علم عملی یعنی احکام) (غزالی، ۱۳۷۴، ۱۳۰-۱۳۱). لذا معرفت و حیانی از قسم سوم است.

۳- به لحاظ غایت علوم: غزالی بر مبنای غایت نیز به تقسیم علوم پرداخته است. مهم‌ترین تقسیم‌بندی علوم در کتاب *احیاء علوم الدین* ارائه شده است. او ابتدا علوم را به دو دسته کلی تقسیم می‌کند. علوم دینی یا شرعی که عقل و تجربه در آن مدخلیتی ندارد و غایت اخروی دارند و علوم غیر دینی مثل حساب و طب و هندسه که به مصالح دنیوی انسان تعلق دارند.

غزالی ارزش مستقلی برای علوم غیر شرعی قائل نیست چون آن‌ها را مقدمه‌ای برای علوم شرعی می‌داند. لذا علوم دنیوی یا غیر شرعی اگر فرض (واجب) باشد، فرض کفایت است و اگر فرض نباشد فقط فضیلت است و این علوم با نیاز انسان ارزش‌گذاری می‌شود. علوم غیر شرعی که فرض کفایت دارند سه دسته‌اند: محمود، مذموم و مباح. محمود مثل حساب و طب. علوم مذموم عبارتند از سحر، طلسم، شعبده و تلیس. علوم مباح هم مثل تاریخ و شعر که نه فضل است و نه فرض (غزالی، بی‌تا الف، ۱: ۲۸). اما علوم شرعی همگی محمود هستند (غزالی، بی‌تا الف، ۱: ۲۹).

به عقیده غزالی علم باید انسان را به سعادت برساند. علمی که منظور اوست علم دینی است ولی معتقد است از آن‌جا که علم دینی با علم دنیوی قوام می‌یابد لذا باید علوم دنیوی هم اصلاح شود (غزالی، بی‌تا الف، ۱: ۲۲). لذا رابطه وثیقی بین علم دنیا و آخرت وجود دارد و این دو نوع علم جدا و گسسته از هم نیستند بلکه لازم و ملزوم یکدیگرند.

برخی علوم بر علوم دیگر برتری دارند از دو جهت: ۱- فایده و ثمره ۲- استحکام دلالت؛ در بین این دو جهت، ثمره و فایده، مقدم و مهم‌تر است. مثلاً علم دین از دو علم طب و حساب بهتر است از جهت فایده؛

علم طب نیز بهتر از حساب است به جهت فایده و حساب از طب بهتر است به جهت دلالت یقینی. پس بین علوم مختلف، علم به خدا و فرشتگان و انبیا که ثمره آن سعادت ابدی انسان است از همه علوم شریف‌تر است (غزالی، ۱۳۷۴، ۱۳۰).

با دانستن این نکته که علم باید به سعادت منجر شود و این علم دینی است که این توان را دارد اهمیت بحث از علم و حیانی مشخص می‌شود. لذا برتری معارف و حیانی به سبب متعلق آن که ذات و صفات خدا و اموری از این دست است روشن می‌شود. علاوه بر متعلق

معرفت از دیدگاه غزالی با تأکید بر معرفت وحیانی ۱۳

معرفت وحیانی، روش دریافت معرفت وحیانی نیز برتر است زیرا مکاشفه و شهود است که یقینی است. پس معرفت وحیانی از سه جهت برتری دارد هم در **متعلق علم** و هم در **شیوه دریافت علم** و هم در **غایت و فایده علم**.

این که تفاوتی بین علم و معرفت وجود دارد یا نه و کدام اعم است در ادامه بررسی می‌شود.

۲- تعریف معرفت و معرفت وحیانی

از مواردی که غزالی میان علم و معرفت تمیز گذاشته تعریف او از علم و معرفت است. او برای معرفت، عمق و ژرفای بیشتری قائل می‌شود و معتقد است معرفت آن چیزی است که با شهود قلبی می‌توان به آن رسید و متعلق آن ذات و صفات خدا است نه متعلقات دیگر که در علوم مختلف بررسی می‌شود لذا ویژگی و برتری خاصی برای معرفت عنوان می‌کند که آن را از علم، تعالی می‌دهد.

به نظر غزالی:

معرفت، همان قرب است و آن چیزی است که قلب دریافت می‌کند؛ مثال برای علم، دیدن آتش است و معرفت، درک آتش. در واقع معرفت در لغت، علمی است که شک بردار نیست و شکی در آن راه ندارد. نزد صوفیه نیز، معرفت، علمی است که شک بردار نیست هنگامی که معلوم آن، ذات یا صفات خداوند باشد (غزالی، ۱۴۱۶ق، ۱۱۱).

در واقع دایره شمول علم، نسبت به معرفت، گسترده‌تر است زیرا هر معرفتی، علم است اما هر علمی، معرفت نیست؛ پس معرفت در این تعریف، نوع خاصی از علم خواهد بود که منجر به شناخت عمیق‌تری می‌گردد؛ این معرفت حقیقی که معرفت وحیانی است در زمره علم است زیرا غزالی معرفت حقیقی یا وحی - که شکی در آن نیست - را از اقسام علم می‌شمارد.

غزالی دو تعریف از معرفت وحیانی ارائه می‌دهد:

۱- «وحی، معرفت موهبتی است که در مقابل معرفت اکتسابی قرار دارد» (غزالی، بی تا الف، ۸: ۳۲). این

تعریف به رویکرد کلامی غزالی و سیر نزولی در پدیده وحی اشاره دارد.

۲- «وحی، عبارت است از معارفی که نفس نبی در اتصال با عقل فعال و نفوس فلکی اخذ می‌کند»

(غزالی، ۱۴۰۹ق ج، ۱۳۶). این تعریف ناظر به رویکرد فلسفی و عرفانی است، زیرا به قوس صعودی و

تلاش نبی در این مسیر اشاره دارد. سایر انسان‌ها نیز از طریق عقل خود به معارفی که انبیاء از طریق

وحی به آن رسیده‌اند، دست می‌یابند.

۱۴ دوصلنامه علمی پژوهشی پژوهش‌های معرفت‌شناختی، شماره ۲۴، پاییز و زمستان ۱۴۰۱

در تعاریف بالا، عبارت معرفت به کار رفته است پس به نظر غزالی حقیقتاً وحی را باید معرفت نامید زیرا علمی است که عمیق و یقینی است. بنابراین معرفت، علمی است که عمق بیشتری دارد و وحی از این سنخ است.

وحی علاوه بر این که نوعی معرفت است راه کسب معرفت و البته مهم‌ترین راه است؛ زیرا به عقیده اشاعره (که غزالی هم در این قسمت موافق آنان است)، تشخیص حسن و قبح امور، تنها از طریق عقل، امکان ندارد. لذا از دیدگاه غزالی برخی از امور را می‌توان از راه قیاس و با توجه به عقل فهمید اما برخی را فقط از طریق وحی می‌توان درک کرد. مثلاً سعادت یا شقاوت آخرت فقط از طریق نور نبوت و وحی قابل درک است. پیامبر(ص) می‌فرماید: (یا أيها الناس إن الله أمرنی أن أعلمکم مما علمنی، و أؤدبکم مما أدبنی) (غزالی، ۱۴۰۹ق الف، ۵۸). بنابراین «خداوند از روی فضل و رحمت خویش، پیامبران را بیافرید تا راه سعادت را از راه شقاوت بشناسانند» (غزالی، ۱۳۸۳، ۱: ۱۳۰). در واقع غزالی معتقد است راه سعادت تنها از طریق وحی و نور نبوت قابل درک است نه از طریق اسباب عقلی (غزالی، ۱۴۱۶ق، ۳۱۷). هم‌چنین از نظر او، انبیاء تنها کسانی هستند که به آنچه مردم را به خداوند نزدیک می‌کند فرمان می‌دهند و از آنچه از او دور می‌کند، باز می‌دارند و در هر دو، راه را به انسان نشان می‌دهند (غزالی، ۱۴۰۹ق الف، ۱۵). نتیجه این که سعادت جز از طریق معرفت و حیانی حاصل نمی‌شود.

۳- علم مکاشفه و وحی

مکاشفه دو صورت دارد وحی و الهام. وحی، علم نبوی است و الهام، علم لدنی. در علم لدنی میان نفس و خدا هیچ واسطه‌ای نیست و مانند نوری است که از چراغ غیب بر قلب صاف و لطیف بتابد. از عقل کلی، وحی به دست می‌آید و از نفس کلی، الهام. وحی، زینت انبیاء است و الهام، زیور اولیاء. نفس نبی مانند لوحی است و از نفس کلی، قلمی است و جمیع علوم در نفس، منتقش می‌شود و عقل کلی چون معلم و نفس قدسی مانند متعلم می‌شود. پس جمیع علوم برای آن نفس حاصل می‌شود و جمیع صور بدون تعلم و تفکر در او منتقش می‌گردد و این بالاترین علم است زیرا از جانب خداوند و بدون واسطه

معرفت از دیدگاه غزالی با تأکید بر معرفت و حیانی ۱۵

است (غزالی، ۱۴۱۶ق، ۲۳۱). به عقیده غزالی همه از این نوع علم بهره ندارند. نور این علم در دل صدیقان و مقربان که از صفات ناپسند میرا هستند می‌تابد. دل انسان باید از پلییدی‌ها پاک شود تا نور معرفت در آن بتابد. همین‌طور حجاب‌ها باید از دل برداشته شود تا حقایق روشن شوند. و راه این نوع معرفت، ریاضت و تعلم است (غزالی، بی تا الف، ۱: ۳۵). غزالی معتقد است علم مکاشفه با تعلم و مطالعه حاصل نمی‌شود بلکه از طریق اعمال صالح و تصفیه باطن و زهد و پرهیزکاری است.

«حصول مکاشفه با اعمال صالح و صفای آئینه دل به زهد و گرسنگی و بیداری و خاموشی و اعتزال از مردم است؛ مثلاً بیداری در شب، دل را روشن می‌کند و صاف می‌سازد و چون این صفا به صفایی که به وسیله گرسنگی ایجاد شده اضافه شود دل مانند ستاره‌ای فروزان می‌شود و مثل آئینه‌ای درخشان می‌گردد و آنگاه جمال حق در آن نمودار می‌گردد» (غزالی، بی تا الف، ۸: ۱۳۵-۱۳۸).

۴- معیار معرفت حقیقی

سؤال اساسی این است که میزان و معیار معرفت حقیقی چیست؟ آیا میزان آن، قیاس‌های عقلی است یا چیز دیگری ملاک است؟ به عقیده غزالی برای هر چیز، میزانی است برای معرفت حقیقی هم میزان وجود دارد. میزان معرفت حقیقی، رأی و قیاس عقلی نیست زیرا تعارض‌ها و اختلاف‌های بسیاری در آن وجود دارد. میزان معرفت حقیقی، تعلیماتی است که از معصوم (پیامبر) گرفته می‌شود. لذا معرفت و حیانی جایگاه ویژه‌ای دارد.

منظور از میزان، میزان معرفت خداوند و فرشتگان و کتاب و رسل و مُلک و ملکوت است. کیفیت این میزان را باید از انبیاء آموخت، همان‌طور که انبیاء از فرشتگان می‌آموزند. پس خداوند، معلم اول است و جبرئیل، معلم دوم و نبی، معلم سوم. مردم از انبیاء می‌آموزند و به جز آنان راهی به سوی میزان معرفت ندارند (غزالی، ۱۴۱۶ق، ۱۸۲).

درباره این که ادراک این امور از چه طریقی صورت می‌گیرد باید گفت غزالی درباره حقیقت انسان و نفس انسانی که مُدرک امور و حقایق است، سهم امور جسمانی را از امور روحانی متمایز می‌کند. او با چهار لفظ به حقیقت انسان یا بخش روحانی وجود او اشاره می‌کند: قلب، روح، نفس و عقل (غزالی، ۱۴۰۹ق، ج، ۳۹). عقل در این جا عقلی است که هم رتبه روح است و به مراحل متعالی رسیده است. در مورد قلب، معنای روحانی آن که لطیفه‌ای ربانی است مد نظر است که حقیقت انسان نیز همان است (غزالی، ۱۴۱۶ق، ۱۱۳-).

۱۶ دو فصلنامه علمی پژوهشی پژوهش‌های معرفت‌شناختی، شماره ۲۴، پاییز و زمستان ۱۴۰۱

۱۱۴). در جای دیگر می‌گوید مقصود از قلب محل مکاشفه، گوشت صنوبری شکل نیست بلکه لطیفه ربانی و روحانی است که در یابنده و داننده حقایق وجود دارد و علم معامله در پی شناخت حالات و صفات این قلب است (غزالی، بی تا الف، ۸: ۵-۶). در جای دیگر می‌گوید منظور از قلب (دل)، حقیقت روح است که محل معرفت خداوند محسوب می‌شود (غزالی، ۱۴۱۴ق، ۵۵۸).

پس این الفاظ اربعه بر معنایی دلالت دارد که همان حقیقت ربانی و دریابنده حقایق است. بنابراین اختلاف این الفاظ، اعتباری خواهد بود، چنان‌که غزالی در معارج القدس می‌گوید: «نفس، محل معقولات است» در واقع، نفس به جای عقل استفاده شده است (غزالی، ۱۴۰۹ق ج، ۳۹).

غزالی، حصول معرفت را به عقل فعال یا ملک مقرب (جبرئیل) یا به نحوی کلی‌تر، به ملائکه نسبت می‌دهد، یعنی برای آن جنبه اشراقی قائل است، خواه آن معرفت، اکتسابی باشد، خواه موهبتی. به تعبیر او، علوم تصویری اولیه به مفردات و علم به نسبت‌های میان آنها در تصدیق، هنگام حصول قوه عقل برای نفس، از سوی خدای تعالی یا ملکی از ملائکه در نفس پدید می‌آیند، هم‌چنین هنگامی که مثال محسوسات در خیال، حاصل می‌شود و نفس به آنها می‌نگرد هم این افاضه توسط فرشته است. به رأی وی، قوه عقل، هم چون قوه بینایی در چشم است؛ و دیدن جزئیات خیالی مانند چشم دوختن به اشیاء رنگین؛ و اشراق نور ملک بر نفوس بشری شبیه تابیدن نور چراغ بر اشیاء رنگین یا تابیدن نور خورشید بر آنها؛ و حاصل شدن علم به نسبت میان آن مفردات، شبیه حاصل شدن دیدن ترکیب رنگ‌های اشیاء است (غزالی، ۱۴۲۱ق، ۲۱۴).

این سؤال مطرح می‌شود که تفاوت علوم اکتسابی و موهبتی چیست؟ آیا اساساً تفاوتی دارند؟ تفاوت در چیست و به چه کیفیتی است؟

۵- تفاوت بین علم اکتسابی و موهبتی

به عقیده غزالی علوم اکتسابی و موهبتی در خود علم، محل و سبب آن تفاوتی ندارند. زیرا محل علم، نفس انسان است و سبب علم، عقل فعال یا ملک مقرب است. آنچه در کیفیت

معرفت از دیدگاه غزالی با تأکید بر معرفت و حیاتی ۱۷

حصول علم وجود دارد آن است که میان دل و لوح محفوظ که حقایق عالم در آن مستور است حجاب‌هایی وجود دارد. گاهی خرق این حجاب‌ها به کسب و جد و جهد است و گاهی نسیمی از غیب، پرده را کنار می‌زند (غزالی، ۱۴۰۹ق ج، ۱۴۴). بنابراین هر علمی از طریق واسطه فیض که عقل فعال یا فرشته است به انسان افاضه می‌شود. پس در این موارد یعنی محل علم و سبب آن و خود علم و متعلقش تفاوتی بین علم کسبی و موهبتی نیست.

غزالی در باب این که تفاوتی در محل علم نیست یک مثال بسیار جالب می‌زند و معتقد است محل کسب معارف در هر دو علم کسبی و موهبتی، دل یا قلب انسان است. در این مثال دل و قلب انسان در درک حقایق و معارف مانند حوضی است که گاهی ممکن است آب را از طریق بیرون و جویبارها یا از آسمان به داخل آن بریزیم تا پر شود و گاهی ممکن است حوض را قعر کنیم تا آب از عمق آن بجوشد.

حقیقت علم نیز گاهی از حواس حاصل می‌شود و گاهی از لوح محفوظ؛ مثل این که صورت خورشید در چشم، گاهی از نگاه به خورشید و گاهی از نگاه به آب مقابل خورشید حاصل می‌شود. هنگامی که بین دل و لوح محفوظ حجاب‌ها از بین رود، علم از لوح محفوظ به سمت دل می‌آید و دل از حواس بی‌نیاز می‌شود؛ مثل وقتی که آب از قعر زمین بجوشد. اما اگر متوجه حواس ظاهری باشد از لوح محفوظ غافل است؛ مثل وقتی که آب از جوی‌ها به حوض بریزد و نگذارد آب از زمین بجوشد یا انسان با نظر در آب، صورت خورشید را ببیند (غزالی، بی تا الف، ۸: ۳۷)^۱. تنها راه رسیدن به معرفت موهبتی همین عدم وابستگی به دنیا و مانع رسیدن به علوم کشفی و موهوبی غفلت از عالم بالا است. با توجه به مثال بالا در باب معرفت نیز گاهی از طریق مجاری پنج‌گانه حواس، معلومات را به دل منتقل می‌کنیم و گاهی ممکن است با ریاضت و خرق حجاب‌های ظلمانی و نورانی، چشمه درون دل را جوشان سازیم. علم موهبتی و لدنی از طریق درون برای دل حاصل می‌شود.

۱. «القلب قد يتصور أن يحصل فيه حقيقة العالم و صورته، تارة من الحواس، و تارة من اللوح المحفوظ. كما أن العين يتصور أن يحصل فيها صورة الشمس، تارة من النظر إليها و تارة من النظر إلى الماء الذي يقابل الشمس و يحكى صورتها. فمهما ارتفع الحجاب بينه و بين اللوح المحفوظ، رأى الأشياء فيه، و تفجر إليه العلم منه، فاستغنى عن الاقتباس من داخل الحواس، ... فإذا للقلب بابان، باب مفتوح إلى عالم الملكوت، و هو اللوح المحفوظ و عالم الملائكة، و باب مفتوح إلى الحواس الخمس، المتمسكة بعالم الملك و الشهادة».

غزالی در این مورد می‌گوید: «دل را دو در است یکی را سوی عالم ملکوت گشاید، آن لوح محفوظ و عالم فرشتگان است و دوم به سوی پنج حس باز شود که تمسک آن به عالم شهادت و ملک است» (غزالی، بی تا الف، ۸: ۳۵-۳۶؛ ۱۳۸۳، ۱: ۳۶-۳۷).
لذا محل کسب معارف از نظر غزالی، دل است و او اختلاف دل را با عقل و نفس و روح به اعتبار می‌داند.

غزالی همواره بر این نکته تأکید می‌ورزد که هرگونه معرفت، افاضه‌ای از خداوند است. در معرفت اکتسابی، اقامه حدود و قیاسات و تعقل و تفکر، در اختیار شخص عالم است اما همه این امور از مقدمات معرفت است و در نهایت افاضه آن به دست خداست. در سیر و سلوک و علوم موهبتی نیز رفع حجاب‌ها و در مسیر قرار گرفتن شخص عارف در اختیار اوست اما مفیض معرفت، خداوند است (غزالی، بی تا الف، ج ۸، ۳۴). نکته جالب توجه این است که حتی در علم کسبی نیز هنگام افاضه معرفت، اختیاری در کار نیست و انسان در این هنگام بی‌اختیار است فقط در مقدمات تعلیم، اختیار دارد؛ زیرا مفیض معرفت خداوند است و افاضه معرفت به اختیار و اراده اوست.

با این توضیحات، این سؤال مقدر وجود دارد که آیا در هر شخصی توان دریافت علم موهبتی هست یا مشروط به شرایطی است؟

از نظر غزالی معرفت وحیانی و رسالت انبیاء، عطیه الهی است و با تلاش و کوشش به دست نمی‌آید (الله اعلم حیث یجعل رسالته)^۱. البته تلاش و کوشش لازم است تا نفس، آمادگی قبول آثار وحی را داشته باشد. عبادات همراه با تفکر و اعمال بدون ریا از جمله اموری است که در این راه لازم است (غزالی، ۱۴۰۹ ق ب، ۱۳۰). به عبارت دیگر امر رسالت و تحقق معرفت وحیانی، اتفاقی و گزافی نیست تا هر کسی به آن برسد یا این که با هر تلاشی بتوان به آن رسید. همان‌طور که انسانیت نوع انسان یا فرشتگی نوع فرشتگان برای اشخاص آن نوع، اکتسابی نیست و موهبتی است و عمل آنان به موجب نوعیتشان همراه با اکتساب و اختیار برای آمادگی و استعداد است، نبوت نوع انبیاء هم برای اشخاص این نوع، اکتسابی نیست و عمل به موجب این نوعیت، همراه اکتساب و اختیار است. عبادت بسیار پیامبر اسلام

معرفت از دیدگاه غزالی با تأکید بر معرفت و حیاتی ۱۹

قبل از رسیدن به پیامبری نمونه این اعمال اختیاری است (غزالی، ۱۴۰۹ق ج، ۱۳۱).

البته این سخن غزالی که نوع انبیاء را نوع متفاوت و جداگانه‌ای از نوع انسانی می‌داند خالی از اشکال نیست زیرا در صورت اختلاف نوع انبیاء با نوع انسان باید معتقد به تمایز ماهوی شویم که البته قابل قبول نیست. در واقع منظور غزالی از نوعیت در این مورد، نوعیت منطقی نیست زیرا نوع از ذاتیات است و از شیء جدا نمی‌شود؛ در حالی که نبوت، ذاتی انبیاء نیست؛ بلکه لفظ نوعیت به منظور تأکیدی بر اکتسابی نبودن نبوت به کار رفته است تا از باب مشابهت با نوعیت هر نوع، مطلب روشن شود.

در واقع تکیه غزالی بر ریاضت و تصفیه باطن در انبیاء و اولیاء به معنی اکتسابی بودن نبوت نیست بلکه به عقیده او در هر گونه معرفتی تنها قسمتی از امر به اختیار و عمل انسان مرتبط است اما مفیض نهایی خداست. غزالی درباره اختیار و عدم اختیار عارف در تزکیه و تهذیب نفس می‌گوید:

وله اختیار إلى أن ينتهی إلى هذا الحد، و اختیار فی استدامة هذه الحالة بدفع الوسواس، و لیس له اختیار فی استجلاب رحمة الله تعالی. بل هو بما فعله صار متعرضاً لنفحات رحمة الله. فلا یبقی إلا الانتظار لما یفتح الله من الرحمة، كما فتحها علی الأنبياء و الأولیاء بهذه الطريق و عند ذلك إذا صدقت إرادته، و صفت همته، و حسنت مواظبته، فلم تجاز به شهواته، و لم یشغله حدیث النفس بعلاق الدنیا، تلمع لوامع الحق فی قلبه (غزالی بی تا الف، ۸: ۳۴).

پس می‌توان گفت عبادات و اعمالی که انسان انجام می‌دهد او را در مسیر نبوت قرار می‌دهد و این اعمال، اختیاری و اکتسابی است اما نبوت، هدیه‌ای است که خداوند به بنده‌اش عطا می‌کند. در مورد علوم شهودی و کشفی نیز این امر صادق است.

پس طبق مطالب فوق، تفاوت اساسی علوم کسبی و موهبتی در روش دریافت آن است که روش در علوم کسبی، تعلیمی است و واسطه بشری وجود دارد ولی روش علوم موهبتی، شهودی است و واسطه بشری وجود ندارد.

اما تفاوت دیگر شخصی بودن و غیرقابل انتقال بودن معرفت موهبتی است که البته غزالی در مورد وحی به عنوان قسمی از معارف موهبتی و کشفی قائل به عصمت است لذا اشکال شخصی بودن و غیرقابل بیان بودن پیش نمی‌آید. به بیان دیگر، غزالی معتقد به عصمت نبی در دریافت و ابلاغ وحی است.

۲۰ دو فصلنامه علمی پژوهشی پژوهش‌های معرفت‌شناختی، شماره ۲۴، پاییز و زمستان ۱۴۰۱

پیامبر آن چه را از طریق وحی دریافت می‌کند بی‌کم و کاست به مردم افاضه می‌کند (غزالی، ۱۴۱۶ق، ۳۱۸). می‌توان گفت از نظر غزالی هر دو معرفت اکتسابی و موهبتی دارای حجیت است و هر دو واقع‌نما هستند اگرچه درجه علم شهودی مانند دیدن عین حقیقت است و علم اکتسابی مانند دیدن مثال حقیقت است.

پس اگر علم موهوبی غیر از وحی و الهام باشد علمی شخصی و غیرقابل بیان در قالب الفاظ است و به محض این که در قالب زبان درآید دیگر به مرتبه کشف، تعلق ندارد بلکه به مرتبه پایین‌تری که مرتبه عقل استدلالی در معنای اخص عقل است تنزل می‌کند و این تنها به معنای یک حجاب برای آن است. با این حال علم موهبتی اعم از وحی و الهام و سایر علوم کشفی از قبیل تجربیات دینی در عین این که هم‌چون علوم رسمی و عادی نمی‌تواند به سایرین انتقال یابد مانند آگاهی حسی هم نیست؛ بلکه معرفتی برهانی و تصدیقی است که استکمال همان مرتبه عقلی محسوب می‌شود.

۶- تفاوت بین وحی و الهام

گفته شد که وحی و الهام از سنخ علوم موهبتی است حال باید دید تفاوت این دو چیست؟

سخن غزالی در توضیح الهام و وحی چنین است:

آنچه در قلب واقع می‌شود در صورتی که انسان نداند که چگونه و از کجاست «الهام و نفث فی الروع» است و مخصوص به اولیاء و اصفیاست. و اگر انسان از سببی که علم از آن حاصل شده است مطلع باشد یعنی از طریق مشاهده فرشته‌ای که علم را در دل القا می‌کند؛ این را وحی می‌گویند و مخصوص پیامبران است (غزالی، بی تا الف، ۸: ۳۲).

در حقیقت میان وحی و الهام نیز، تمایز سنخی و ماهوی نیست؛ بلکه تنها تفاوت در کیفیت حصول است و منظور از آن آگاه بودن به مبدأ فائض و چگونگی افاضه یا عدم آگاهی به آن است. غزالی می‌گوید: «میان وحی و الهام در چیزی از آن فرقی نیست، بلکه فرق در مشاهده فرشته‌ای است که مؤید علم است. چه علم‌ها در دل ما به واسطه فرشتگان حاصل می‌شود» (غزالی، بی تا الف، ج ۸، ۳۲).

بنابراین در کنار وحی، الهام شکل می‌گیرد که عبارت است از «آگاه کردن نفس کلی برای نفس جزئی انسان به قدر صفا و قبول و استعدادش» (غزالی، ۱۴۱۶ق، ۲۳۲). در

معرفت از دیدگاه غزالی با تأکید بر معرفت وحیانی ۲۱

حقیقت وحی و الهام در لدنی بودن و کسب بلاواسطه، مشترک هستند؛ اما یکی از عقل کلی و قلم مدد می‌گیرد و دیگری از نفس کلی، کسب فیض می‌کند. بدیهی است که شرافت و کمال عقل بر نفس، برتری دارد. از این رو رتبه وحی، افضل از الهام است و رؤیا نیز اضعف از الهام (غزالی، ۱۴۱۶ق، ۲۳۲). پس باید دانست که وحی غیر از الهام است و هر کدام به صفتی خاص، اختصاص دارند.

پس علم لدنی، مختص انبیاء نیست. جایز است کسی که از نظر دل و جان صافی‌تر است همه علوم یا بیشتر آن را از خود بشناسد که به آن علم لدنی می‌گویند (غزالی، ۱۳۸۳، ۱: ۳۵). غزالی در مورد فرق رسالت و نبوت می‌گوید: هم‌چنین رسالت با نبوت متفاوت است؛ چرا که نبوت، قبول حقایق معلومات و معقولات از جانب نفس قدسی پیامبر است و لازم نیست همیشه قرین رسالت و دعوت ظاهری باشد؛ چنان‌که حضرت خضر چنین است. از طرفی گرچه باب نبوت و رسالت بعد از رسول خاتم، بسته شد باب الهام هم‌چنان برای بشر باز است (غزالی، ۱۴۱۶ق، ۲۳۲-۲۳۳).

نبی شدن نتوان زان که شد نبوت ختم ولی، ولی شوی ار اقتدا کنی به علی^۱ غزالی، ریاضت و تصفیه باطن را لازمه هر نوع الهام می‌داند و انبیاء و اولیاء را در یک ردیف قرار می‌دهد و روش را هم یکی می‌داند. پس از نظر او بین معرفت عرفانی و وحیانی تفاوت ماهوی نیست. اما از جهت کمیت و کیفیت به تساوی، قائل نیست. به اعتقاد او درجات مختلف در معرفت وجود دارد که کشف تام نبی، بالاترین آن است (غزالی، بی تا الف، ۸: ۳۳). به همین دلیل در ادامه به مراتب کسب معرفت و سپس مراتب انبیا در دریافت وحی و معارف وحیانی می‌پردازیم.

۷- عقل قدسی و معرفت حقیقی

به اعتقاد غزالی معرفت حقیقی، محصول مکاشفه است. به عبارت دیگر علوم اکتسابی یا همان علم معامله که قبلاً گفته شد تنها قادر به بیان رویه یا سطح امور هستند؛ در حالی که

۱. فیض کاشانی، دیوان اشعار، غزل ۸۵۸.

۲۲ دوصلنامه علمی پژوهشی پژوهش‌های معرفت‌شناختی، شماره ۲۴، پاییز و زمستان ۱۴۰۱

حقیقت امور، چیزی است که فقط با علم مکاشفه، دست یافتنی است (غزالی، ۱۴۱۶ق، ۴۳۴). بنابراین معرفت موهبتی با اقسام خود یعنی وحی و الهام، معارف حقیقی هستند. آنچه از طریق مکاشفه، آشکار می‌شود عبارتند از: «معرفت حقیقی به ذات خدای سبحان و به صفات او و افعال او حاصل می‌شود...» (غزالی، بی تا الف، ۱: ۳۴-۳۵). به عبارت دیگر متعلق معرفت حقیقی شناخت خداست. از دیدگاه غزالی این‌ها حقایقی هستند که در سطح مکاشفه، کشف می‌شوند و البته ناظر به واقع‌اند. در واقع سعادت‌ی که انسان به دنبال آن است در گرو شناخت حقیقی همین امور است که جز از راه مکاشفه، تحصیل نمی‌شود. غزالی در مقصد الاسنی طریق حقیقی معرفت را مسدود می‌داند مگر در شناخت حق تعالی (غزالی، ۱۴۲۰ق، ۳۹). البته درباره شناخت خداوند ادعای معتزله و فلاسفه و مکتب حلولیه را باطل می‌داند و اشتباهات آنان در باب شناخت خدا را تبیین می‌کند. و بحث از صفات خدا را به کتاب تهافت ارجاع می‌دهد (غزالی، ۱۴۲۰ق، ۱۳۶).

مراتب رسیدن به مکاشفه این است که از طریق تهذیب نفس و ریاضت می‌توان عالم ملکوت و فرشتگان و پیامبران را مشاهده کرد. در حقیقت همه انسان‌ها توان رسیدن به این راه را دارند زیرا فطرت آنان و گوهر وجودشان یکسان است (غزالی، ۱۳۸۳، ۱: ۲۹-۳۰). بنابراین هر انسانی ممکن است درجات مختلفی از این خواص را داشته باشد یا به صورت اکتسابی، کسب کند.

با توجه به آنچه گفته شد انسان‌ها در درک حقایق و معارف که بالاترین آن معرفت خداست متفاوتند؛ زیرا مراتب روحی متفاوتی دارند و هر کس به اندازه ظرف وجودی خود توان درک دارد. بر این اساس غزالی برای انسان‌ها مراتب متفاوتی از نظر برتری روح یا قلب قائل است. انسان‌ها علاوه بر تفاوت در رنگ و صورت و... در قلوبشان نیز تفاوت دارند. بعضی از قلوب، معدن نبوت و ولایت است و بعضی معدن شهوات و اخلاق شیطانی است (غزالی، ۱۴۱۶ق، ۳۱۶).

غزالی در توصیف مشاهدات صوفیان و مراتب آنان می‌گوید: «مشاهدات و مکاشفات صوفیان در بیداری است و ملائکه و ارواح پیامبران را می‌بینند و صدای آنان را می‌شنوند و از آنان سودها می‌برند. سپس حال از مشاهده صور و امثال فراتر می‌رود تا به درجاتی

معرفت از دیدگاه غزالی با تأکید بر معرفت و حیاتی ۲۳

می‌رسد که سخن گفتن از آن دشوار است و هر کس سخنی گوید واژگان دچار خطا می‌شود پس باید از این کار پرهیزد» (غزالی، ۱۴۱۶ق، ۵۵۵). مراتب کشف و شهود به صورتی است که در برخی موارد، قابل بازگویی با زبان بشری نیست زیرا بیان آن چه به شهود انسان در آمده در قالب الفاظ، گاهی منجر به سوء تعبیر و اشتباه می‌شود.

مرتبه نبوی، عالی‌ترین مرتبه آن و اوج کمال برای انسان و در حقیقت غایت آفرینش او محسوب می‌شود. در این مرتبه است که نبی از طریق وحی، از معارف، اطلاع می‌یابد لذا غزالی جایگاه معرفت شناختی ویژه‌ای برای انبیاء قائل است. به عقیده او در مرتبه نبوی، جنس حیوانی و نوع انسانی به تمامیت می‌رسد و قوه انسانی به مبادی اولیه وجود در کل خود مشابهت می‌یابد (غزالی، ۱۴۰۹ق ج، ۷۰).

این عبارات در توصیف حالات انبیا است:

در تأمل جبروت غوطه ورنند و در سلک موجودات قدسی قرار دارند. بی وقفه، نور حق در سر وجودشان می‌تابد، آن‌چنان که آغاز و انجامشان یکی است. پس برخی از نفوس و عقول انسانی بر جدایی و پاکی از پیوندهای مادی و آلودگی‌های این عالم از جمله از قوه و استعداد سرشته شده‌اند، در سلک عقول مفارقه درآمده، به عقل اول اتصال یافته‌اند. پس ایشان ملأ‌اعلی و مبادی اولی‌اند و سزاوار است که بگویند سایه‌هایی از سمت راست عرشیم، پس تسبیح کردیم آن‌گاه ملائکه به تسبیح ما تسبیح کردند و به حق برای ایشان فرمود: «قل ان کان للرحمن ولد فانا اول العابدین» و به راستی او فرمود: «کنت نبیاً و آدم لمنجدل بین الماء و الطین» (غزالی، ۱۴۰۹ق ج، ۱۵۷-۱۵۸).

نفوس انبیاء به دلیل شدت صفا و درخشندگی در مرتبه‌ای قرار دارند که انوار علوم در ایشان می‌درخشد و معقولات، دائماً بر ایشان افاضه می‌شود. به رأی غزالی عقل انبیاء در مرتبه عقل قدسی یا عقل مستفاد قرار دارد لذا می‌تواند حقایق اشیاء را همان‌گونه که هستند بی‌حجاب و مانع دریابد. میان ایشان و لوح محفوظ، حائلی نیست (غزالی، ۱۴۰۹ق ج، ۷۰). این سخن از غزالی درباره عقل و رسیدن آن به بالاترین مرتبه شهود را می‌توان با این توضیح توجیه کرد که منظور از عقل همان روح است زیرا غزالی در کتاب معارج القدس نگاه فلسفی دارد؛ لذا عقل مدنظر او در این جا عقل ذومراتب فلاسفه است. بنابراین اختلاف تعبیر در واژگانی مثل عقل و قلب یا روح به اعتبار است.

با توجه به آنچه درباره مراتب ادراک شهودی، بیان شد نبی در تصور عرفانی، انسانی

۲۴ دو‌مکاشفه علمی پژوهشی پژوهش‌های معرفت‌شناختی، شماره ۲۴، پاییز و زمستان ۱۴۰۱

است که دارای روح یا عقل قدسی است و در بالاترین مراحل کمال قرار دارد و در مسیر صعود از طریق مکاشفه قلبی و عینی به حقایق و حیانی می‌رسد. قلب نبی صاحب علم لدنی است و با روح قدسی خود به مقام تجردی می‌رسد که حجابی میان او و لوح محفوظ نیست. لوح محفوظ شامل حقایق و امور عینی تمام اشیاء است و تنها روش برای ادراک آن، نبوت و کشف نبی است.

اما مکاشفه به دو نوع تقسیم می‌شود: مکاشفه یا قلبی است که قلب عاشق در حالتی تجلی معشوق را درک می‌کند و یا مکاشفه عینی است که برتر از مکاشفه قلبی است و حقایق را در جهان عینی به صورت بصری و نظری در می‌یابد. پیامبر به عنوان نفس قدسی مجرد در مقام جامعیت بین دو کشف است؛ یعنی صاحب کشف عینی و قلبی است؛ چنان‌که در شب معراج برای پیامبر اتفاق افتاد. در حقیقت، اختلاف این دو مکاشفه در تفاوت درجات قلوب است. (غزالی، ۱۴۱۶ق، ۵۰۰-۵۰۱) اما در هر صورت محل کسب معرفت دل انسان است و لذتی که از کسب معارف و حیانی به دست می‌آید با لذت جسمانی قابل مقایسه نیست؛ زیرا لذت معرفت، زوالی ندارد، خستگی و ملالی در آن نیست، هر لحظه زیادتر می‌شود و دائمی است (غزالی، ۱۹۷۱م، ۸۲؛ ۱۳۸۳، ۱: ۳۹-۴۰).

نتیجه

غزالی با تقسیماتی که ارائه می‌دهد برتری معرفت و حیانی را هم در روش هم در متعلق و هم در غایت به اثبات می‌رساند. این گمان که تأکید غزالی بر اهمیت علوم دینی به معنای رد علوم دنیوی است برداشت درستی نیست بلکه طبق این پژوهش او رابطه و ثقی بین علوم دنیوی و اخروی برقرار می‌کند. اما از آنجا که ژرفا و اتقان معرفت و حیانی با معارف بشری قابل مقایسه نیست در تعریف خود از معرفت، فقط وحی الهی را واجد شرایط معرفت بودن قلمداد می‌کند و سایر علوم فقط علم هستند نه معرفت. لذا معرفت حقیقی محصول علم مکاشفه است که باطن و حقیقت امور را آشکار می‌کند. انبیاء نیز چون معرفت و حیانی را از طریق عقل قدسی دریافت می‌کنند در بالاترین سطح معرفتی قرار دارند.

منابع

- اخوان الصفا. (بی تا). رسائل اخوان الصفا و خلان الوفاء، بیروت، دار صادر.
- غزالی، ابو حامد. (۱۳۷۴). میزان العمل، تصحیح سلیمان دنیا، تهران، سروش.
- همو. (۱۳۸۳). کیمیای سعادت، تهران، علمی و فرهنگی.
- همو. (۱۴۰۹ق الف)). الاربعین فی اصول الدین، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- همو. (۱۴۰۹ق ب)). الاقتصاد فی الاعتقاد، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- همو. (۱۴۰۹ق ج)). معارج القدس فی مدارج معرفة النفس، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- همو. (۱۴۱۶ق). مجموعه رسائل الإمام الغزالی، بیروت، دارالفکر.
- همو. (۱۴۱۹ق). المنحول من تعليقات الاصول، دمشق، دارالفکر.
- همو. (۱۴۲۱ق). معیار العلم فی فن المنطق، بیروت، دار مکتبة الهلال.
- همو. (۱۹۹۴م). محک النظر، مقدمه و تحقیق و تصحیح از دکتر رفیق العجم، بیروت، دارالفکر.
- همو. (بی تا الف)). احیاء علوم الدین، ۱۶ جلدی، بیروت، دارالکتب العربی.
- همو. (بی تا ب)). فاتحه العلوم، دمشق، دارالفجر.
- فیض کاشانی، ملامحسن. (۱۴۱۷ق). المحججه البيضاء فی تهذیب الاحیاء، قم، جماعة المدرسین بقم، موسسه النشر الاسلامی.
- الکبیسى، محمد محمود رحیم. (۲۰۰۲م). نظریه العلم عند الغزالی: درسه نقدیه لطرق المعرفه، بغداد، بیت الحکمه.
- نصر سیدحسین. (۱۳۵۹). علم و تمدن در اسلام، ترجمه احمد آرام، تهران، خوارزمی.
- هجویری، ابوالحسن علی. (۱۳۸۶). کشف المحجوب، تهران، سروش.

